

بی کاری، فقر و روسپی گری محمد قرآگوزلو

دریغا که فقر
چه به آسانی
احتضار فضیلت است.
(احمد شاملو)

درآمد

متنی که می خوانید مقاله‌ی پژوهشی و بهره مند از مبانی روش تحقیق نیست. حکایتی بر پایه‌ی اصول شناخته شده‌ی داستان نویسی نیز نیست. به متدولوژی علمی جامعه‌شناسی نیز متکی نیست. تلفیقی ست از مولفه‌های پیش گفته. تیغی بر دُملی. گیرم این تیغ‌ها بارها بر این دُمَل فرو رفته و گُند عفونت اش پس کوچه‌های شهر را نیز برداشته است. قصه‌ی ناگفته نیست. یا دردی در خفا مانده. جراحی ست که با هزار زبان بیان شده. از قلم من نیز بشنوید که حامل سمفونی غم ناک زحمت کشان و ریتم دردمندان و ملودی نسل‌های خاکسترنشین شده است. ما نه سناریو سازیم. نه عربده کش مزدور مراکز امپریالیستی. نه تنوریسین جسارت بخش گردنه بگیر بخش‌های بیمارستانی. و نه قهرمان جاده‌های غیر استاندارد کوهستانی. نق و نوق پیر زنان راوی افسانه‌های حسین کرد شبستری را به پیشیزی نمی‌گیریم. ما نویسنده ایم. و پیش از آن، خدمت گزار یک لاقبای کارگران و زحمت کشانیم. نه امید واهی داریم و نه یاس فلسفی. آدمی با ضعف و قوت‌های مشهود، که دست کسی را نمی‌بوسد و از آزار دیگران تن و جان اش می‌لرزد و با حضور کارگران پیش رو به آرامش می‌رسد. ما نویسنده‌ی کارگران و زحمت کشانیم. به کردی یعنی بچه، فرزند) گذشته ایم. منتی در کار نیست. کار و menal نزدیک به سه دهه است که از مال و منال (زنده گی شفاف و علنی گواه آگاه زنده گی ماست. و اینک سال هاست با "چراغی در دست، چراغی در دل" به خانه‌ی فرودستان می‌رویم. ژست "کارگر پناهی" پیش کش نظاره گان منظره‌ی تلخ شهر پیر.

۱. حکایتی واقعی

الف. خرداد ۱۳۵۵ بود به گمانم. یک سال زودتر از بقیه‌ی بچه‌ها دبیلیم گرفته بودم. در فقدان ۱۴ ساله‌ی پدر و غیاب سال‌های طولانی مادر، خیلی زود قاتی سیاست شده بودم. از کُنج کوچه‌های باریک و خیابان‌های تاریک جنوب تهران، پرت شده بودم وسط میدان جامعه. در انتظار کنکور و رشته‌ی جامعه‌شناسی بی‌تابی می‌کردم. با بر و بچه‌های سلسبیل و چهار راه وثوق دار و دسته‌ی شده بودیم برای خودمان. پول تو جیبی من از باشگاه فوتبالی قصر یخ و بعد کیان و هما در می‌آمد. که دفاع وسط بودم. و خوب زیر توپ می‌زدم! در امجدیه...! از سه سال قبل سردبیر هفته‌نامه‌ی دیواری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان شده بودم. هر چه دستم می‌رسید می‌خواندم. تنها یا با بچه‌ها. مانویسم بی‌داد می‌کرد، آن زمان. کتاب سرخ مانو بود که مثل قند آب می‌شد. خرداد ۵۵ بود احتمالاً. هفده سال ام بود. با سی‌چهل تومنی که حمید کمک کرد پول یک دوربین عکاسی ردیف شد. لوبیتل ۲ روسی. اولین حلقه‌ی فیلم را در شیرپلا و توچال خراب کردیم و بعد که دست مان راه افتاد، راه افتادیم به طرف قلعه‌ی شهرنو. مویز نشده انگور شده بودیم. ادعای جامعه‌شناسی مان می‌شد. شهرنو جانی در جنوب غربی تهران. دروازه قزوین. نزدیک میدون اعدام. دلم لک زده بود برای یک روایت مصور از مشهورترین فاحشه‌خانه‌ی کشور. کفش و کلاه کردیم و رفتیم. با حمید و غلام. و دو حلقه فیلم.

ب. ساعت حدود ده صبح یکی از روزهای آخر خرداد. قلعه غلغله بود. سخت شلوغ. اولین تجربه‌ی من و غلام بود. اما حمید می‌گفت قبلاً دو سه بار آمده است. برای دیدن یا هم خوابه‌گی نیامده بود. نه پولش را داشت و نه اعتقادش را. شاید از سر کنجکاو. نمی‌دانم. پس، حمید شد راه‌نمای ما. جانی را نشان می‌کرد، غلام زاغ سوژه را چوب می‌زد و من عکس می‌گرفتم. با چند روسپی ارتباط برقرار کردیم. پس از گرفتن عکس. همین که فهمیدند قصد گپ و گفت داریم پس زدند. چند تا فحش آبدار هم شنیدیم که تازه بود. آن هم برای ما که جزوه‌ی "اسرار مگو" [نوشته‌ی ابوالقاسم حالت یا مهدی سهیلی یا...؟] را حفظ بودیم. هنوز به انتهای خیابان اول قلعه نرسیده بودیم که دخترکی توجه من را جلب کرد. وسط خیابان. چادرش را انداخته بود روی شانه‌های نیمه برهنه اش و ران‌های عریانش در هر قدم، به نوبت و موزون پیدا می‌شد. نزدیکش شدم و با احتیاط سلام گفتم. نیم‌نگاهی انداخت و گفت: "سام" و به راه اش ادامه داد. عطر تندش در دماغ پیچید. نزدیک تر که شدم با کمی لکنت و خجلت و بریده، تقاضایم را گفتم. نه رغبتی. نه حال و حوصله‌ی. و نه دل و دماغی برای حرف زدن. هیچ نداشت جز چهره‌ی مضطرب و پریده رنگ. زیبا اما خسته و درهم شکسته. جوان اما پیر و گسسته. تادم خانه اش برسیم همین قدر می‌گوید که نامش مژگان است و امروز سرش شلوغ است و برای صحبت کردن با من شخصاً مشکلی ندارد، اما... حالا به در خانه‌ی او رسیده ایم. پیر زن واسطه منتظر است. و بیست سی نفری نیز. اجازه می‌خواهم عکس بگیریم. می‌پذیرد. من جمعیت را کنار می‌زنم

تا حمید عکس بگیرد. (عکس شماره ۱). هنوز برای عکس دوم حاضر نشده ایم که ضربه‌ی بی‌سرم می‌خورد. دفتر یادداشت‌هایم ولو می‌شود و خودم نیز. حمید در می‌رود. غلام را نمی‌بینم. دوربین زیر پای مردی قوی هیکل درب و داغون شده است. از دهان من خون می‌آید. پلیس می‌رسد. دست بند و بعد هم کلانتری پاچنار. بچه‌ها ندا را به برادر بزرگ ترم می‌دهند. خلبان هوا نیروز است. صدایش از بیرون بازداشتگاه می‌آید که با کلانتر صحبت می‌کند. پ. از سه حلقه فیلم، حمید توانسته یک حلقه‌ی آن را نجات دهد. بقیه با دوربین نفله شده. دو هفته بعد موتور غلام را می‌گیرم و راهی قلعه می‌شوم. صبح اول وقت. گوشه‌ی می‌ایستم تا بباید. و می‌آید. نزدیک می‌شوم و با احترام تمام سلام می‌کنم. مثل سابق لاتی جواب نمی‌دهد. سلامی می‌گوید: "از رو نرفتی؟" بعد از کلی سماجت من، می‌خواهد بروم. و چهارشنبه (به گمانم یا چند روز دیگر یادم نیست)، ساعت ۲ میدان منیریه باشم. ت. با کمی تاخیر می‌آید. بدون چادر. ناهار نخورده است. من نیز. می‌گوید مهمان من. باری نتیجه‌ی چند ساعت صحبت ما - که شرح آن محتاج مجال دیگری است - می‌شود این‌که:

نام اصلی اش شهلا رضوی ست. متولد ۱۳۳۵. اهواز. شغل پدر کارگر شرکت نفت. هشت خواهر و دو برادر. در ۱۶ سالگی شوهرش داده اند تا یک نان خور کم تر شود. یک سال بعد طلاق گرفته و به تهران گریخته. نزد خاله اش و بعد در دام فردی افتاده که قول خواننده‌گی و هنرپیشه‌گی به او داده و حالا قوادش است. اسمال دادا. اسم طرف را با ترس می‌برد. می‌گوید حتی از فکر فرار می‌ترسد. خانه‌ی در خیابان لشکر برایش گرفته. و کلی درد دل دیگر. می‌نویسم. اجازه می‌گیرم و یادداشت بر می‌دارم. گوشه‌ی از این نوشته‌ها بر حسب اتفاق چند سال پیش در خانه‌ی رفیقی پیدا شد. به همراه این چند عکس. شرح صحبت‌هایش بماند. نشانی خانه اش را با احتیاط می‌دهد و خطر اسمال دادا را با لرز و رعشه به یادم می‌آورد. دو سه بار دیگر می‌بینمش. هر بار افسرده تر و پژمرده تر شده است. و بعد گرفتاری‌های سیاسی و جدا شدن از متن جامعه ارتباط ما را به طور کلی می‌بُرد.

ث. برای روسپی شدن و "کار" در قلعه‌ی شهرنو [اشتغال از نوع شاهنشاهی و تمدن بزرگ]، بوروکراسی پیچیده‌ی در کار نیست. چهار قطعه عکس. شناسنامه. گواهی طلاق در صورت تاهل. کارت سلامتی از بهداشت. تایید کلانتری محل پس از مراجعه به شهرداری منطقه. همین. روسپیان به محض ورود به شهرنو تحت کنترل یکی از اشرار و اوباش باند قوادان قرار می‌گرفتند. قواد از طریق ضرب و شتم و چک و سفته، تصور فرار را در همان روز اول می‌کشت. روسپیان قلعه به دلایل دشواری توان فرسا و جان‌کاه تن‌فروشی، حداکثر تا سن ۳۰ ساله‌گی امکان بهره‌دهی داشتند و روز به روز تحلیل می‌رفتند و پس از خروج از چرخه‌ی روسپی‌گری به کارهای مختلف - از جمله پادویی، نظافت، دلالی، آشپزی، توزیع مخدر و غیره - در همان شهرنو می‌پرداختند.

(مقاله‌ی روسپی‌گری در www.womeninIran.net برخلاف نوشته‌ی سایت‌های "مدرسه‌ی فمینیستی" و سایت ایران - شیوا زرآبادی) پلیس شهربانی مستقر در شهرنو - که در جاهای مختلف قلعه می‌چرخید - نه فقط از ورود جوانان کم سن و سال جلوگیری نمی‌کرد. بل که خود یک یا مشتری دائم، مجانی و شریک قوادان بود و بر پخش مواد مخدر نیز نظارت می‌کرد. (عکس‌های ضمیمه - همه تصاویر متعلق به صاحب این قلم است). ج. دو ماه پس از انقلاب ۵۷ (اواخر اسفند) به سراغ شهلا رفتم. هنوز قلعه‌ی پیر پا برجا بود. کسی نمی‌شناختش. یا این‌گونه وانمود می‌کردند. پس از اصرار و انکار سرانجام یکی از واسطه‌ها گفت، شهلا کله‌ش بوی قرمه‌سبزی می‌داد. چند بار فرار کرده بود. اون هم از دست کی؟ اسمال دادا. رفته بود اهواز سراغش. تا این‌که یه روز تریاک زیادی خورده بود و نفت ریخته بود و خودش رو سوزنده بود... جز غاله شده بود طفلی. همان جا خراب شده بودم. و ناگهان شاملو به خاطرم خطور کرده بود که:

«در برابر کدامین حادثه

آیا

انسان را

دیده‌ی

با عرق شرم

بر جبین اش؟» (احمد شاملو، ۱۳۸۲، ص: ۶۰۵)

عرق شرم نه جبین، که وجودم را به سیلاب برده بود.

۲. سی و چهار سال بعد

سی و دو سال از انقلاب بهمن ۵۷ سپری شده است. انقلاب شد که بساط کثیف فقر و فحشا و بی‌کاری و بی‌خانمانی و کاخ‌نشینی و فاصله‌ی طبقاتی و بورژوازی ملی! و کمپرادور و سگ زنجیره‌ی امپریالیسم و غارت و گرسنه‌گی و کار کودکان و وو جمع شود. انقلاب نشد که یکی در زعفرانیه و دبی و تورنتو برج بسازد و دیگری رخت‌خوابی به اندازه‌ی یک کارتن برای خوابیدن گیرش نیاید. باری بدون شرح به دو خبر - گزارش به نقل از دو سایت رسمی دولتی اشاره می‌کنم. سایت فرارو - متمایل به اصلاح‌طلبان دولتی - در تاریخ ۲۸/ تیر ۱۳۸۹ چنین نوشته است: «اینک مسوولین وزارت بهداشت برای کنترل وضعیت ایدز بر سر یک چهار راهی قرار دارند. سامان‌دهی وضعیت روسپیان مستلزم به رسمیت شناخته شدن آن‌ها توسط مسوولین است که این امر خود تبعات قانونی روانی و اجتماعی فراوانی خواهد داشت. به گزارش فرارو وزیر بهداشت درمان و آموزش پزشکی [دولت دهم] در جمع معاونان

بهداشتی دانشگاه های علوم پزشکی سراسر کشور سخنانی گفته که در نوع خود بی سابقه و مهم هستند. مرضیه وحید دستجردی در خصوص مساله ایدز در کشور اظهار داشته است: "زمانی نگران انتقال ویروس ایدز از طریق sex worker خون بودیم، اما در حال حاضر مسائل جنسی نگرانی ما را در این زمینه تشکیل می دهد. چرا که یک (روسپی) می تواند در سال ۵ تا ۱۰ نفر را به ویروس ایدز مبتلا کند و متأسفانه این گروه در سراسر کشور (تاکیدها از من است). {www.fararu.com پراکنده اند."}

(در افزوده: آیا ممکن است با وجود این اعتراف روشن خانم وزیر؛ رئیس دولت در جلسه نی – حالا سازمان ملل یا هر جای دیگری – منکر وجود روسپی و رواج مهار نشده ی روسپی گری در ایران شود؟) سایت فرارو در گزارش دیگری به تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۸۸، تحت عنوان "روسپی گری زیر ذره بین - روسپیان در ایران چگونه اند؟" کد مطلب ۴۲۶۱۸، به رونق و تقلیل سن روسپی گری اشاره می کند و می نویسد: «اظهارنظر درباره ی میزان رواج روسپی گری در ایران و شکل های بروز این پدیده، با توجه با حساسیت های حول این محور، بررسی این پدیده ی پنهان اجتماعی را نیز سخت تر می کند. شاید بتوان گفت آخرین آمار و بررسی پژوهشی درباره ی میزان رواج این مساله در تیرماه ۱۳۸۸ منتشر شد. در آن مقطع سید کاظم رسول زاده ی طباطبائی – مدیر گروه روان شناسی دانشگاه تربیت مدرس – گفت: "در دهه ی ۶۰ و ۷۰ سن روسپی گری بالای ۳۰ سال بود. اما اکنون سن روسپی گری از ۱۵ سال به بالا رسیده است." یکی از کامنت گزاران هوشمند ذیل این گزارش – مقاله ی پرخواننده نوشته است: "حضرات محترم! فقر فرهنگی و اقتصادی در هر جامعه نی محصول انباشت سرمایه است. فقر در هر جامعه نی محصول تقسیم ناعالانه ی ثروت، الیگارشسی تکنوکراتیسم و رشد بوروکراسی است."

(پیشین - تاکیدها از من است)

همچنین درباره ی عوامل و سن روسپی گری در ایران بنگرید به مقاله نی طولانی در این نشانی:

<http://www.Iranian.com/main/2007-44>

تحت عنوان "روسپی گری و قاچاق انسان" نوشته ی فروزان جهرمی. در گزارشی دیگر پیرامون تقلیل سن روسپی گری و افزایش آن در تهران به نقل از کارشناس ارشد جامعه شناسی و عضو کارگروه زنان و دختران آسیب دیده در ایران گفته شده سن روسپی گری در ایران به ۱۳ سال کاهش یافته است و یازده درصد روسپیان تهران با اطلاع همسران شان دست به این کار می زنند. در این گزارش از فقر به عنوان عامل <http://www.peiknet.net/08-augusti/news.asp?d:30856> اصلی روسپی گری یاد شده است.

فقر

هر انسان شریفی که تا کلاس دوم اکابر درس خوانده باشد به درست می داند که فقر از عوامل مهم انواع بزه کاری های اجتماعی، از جمله روسپی گری ست. سایت آفتاب - متعلق به حسن روحانی رئیس مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت – طی گزارشی به نقل از روزنامه ی مردم سالاری می نویسد: «ایران دومین کشور دارنده ی ذخائر گاز و نفت در جهان است و طبق گزارش بانک جهانی با سرانه ی درآمد ناخالص ملی ۳۵۴۰ دلار بیست و چهارمین قدرت اقتصادی جهان در سال ۲۰۱۰ است. اما به دلیل سیاست گذاری های ناکارآمد [؟]، فقر، بی کاری، اعتیاد، نابرابری، تصادفات راننده گی، کم سواد، طلاق و جرائم قضائی زنده گی مردم را بی کیفیت [؟] کرده است. مردم از ناراحتی های روحی و روانی رنج می برند. به طوری که طبق گزارش انجمن روان شناسی حدود ۲۱ درصد مردم ایران به بیماری های روانی مبتلا هستند. فقر و بی کاری به عنوان مادر مشکلات بوده... در حال حاضر (۱۳۸۹/۲/۲۶) بیش از ۳ میلیون کودک محروم از تحصیل و ۱/۵ میلیون نفر کودک کار به دلیل فقر وجود دارند. سوءتغذیه و...»

<http://www.aftab.ir/articles/economy...>

(تمام تاکیدها از من است. علامت [؟] نیز از من است)

در مورد رابطه ی فقر و روسپی گری بنگرید به:

- سرگذشت واقعی سارا دختری که از فقر به روسپی گری تن داده است:

www.sara-sh.persianblog.ir

نیز به دو فایل تصویری ذیل در ارتباط با فقر و روسپی گری:

www.youtube.com/watch?v=QJOVYZDIOHE

www.youtube.com/watch?v=2MHSNKGDYWS

همچنین درباره ی سرگذشت ناتاشا – ملکه ی زیبایی نیکاراگوئه – که به دلیل فقر به روسپی گری تن داده است. بنگرید به:

www.uzakyol.blogspot.com/2008/02/blog-post-3359.htm/

منبع اصلی این وبلاگ - که حاوی چند تصویر از ناتاشاست - روزنامه ی حریت ترکیه است که گزارش را به نقل از "گاردین" آورده:

www.millyet.com.tr/content/galeri/yeni/goster.asp

در کشوری که چهل میلیون انسان زیر خط فقر مطلق و نسبی زنده گی می کنند (آمار عادل آذر رئیس مرکز آمار ایران) رواج روسپی گری نباید چندان شگفت ناک باشد. پدیده ئی علنی که هر شهروند پیاده یا سواره ئی با نیم ساعت خیابان گردی مصادیق فراوان آن را خواهد دید!

بی کاری = فقر

دعوا بر سر آمار واقعی نرخ بی کاری در ایران هرگز به جانی نخواهد رسید. در تاریخ ۶ / شهریور ۱۳۸۹ دهقان کیا، عضو هیات مدیره ی کانون شوراهای عالی کار استان تهران از موارد ذیل خبر داد:

- افزایش ۴۰ درصدی اخراج حجم کارگران از واحدهای تولیدی.
- ورشکسته گی بیش از ۹۰ درصد از واحدهای تولیدی واگذار شده به بخش خصوصی.
- واردات سالانه ۵ تا ۶ میلیارد دلار کالای قاچاق به کشور از اسکله ها و ورودی های نامرئی.
- به ازای ورود یک میلیارد دلار کالای قاچاق دست کم ۲۵ هزار کارگر بی کار می شوند.

(در افزوده: کسانی خود را به سفاهت زده و مخالفت ما با واردات، رکود تورمی و به تبع آن بی کارسازی گسترده ی کارگران را به حساب دفاع از بورژوازی داخلی؟ ملی! نوشته اند. بالاخره آدمی که حرفی برای گفتن نداشته باشد باید هم به پارازیت افکنی انگلی تقیل یابد)

- اکثریت قاطع کارگران کشور به صورت قراردادی کار می کنند و تعداد کارگران رسمی کم تر از ۲۵ درصد است.
- اخراج کارگران در ۴ ماهه ی ابتدای سال جاری (۱۳۸۹) نسبت به مدت مشابه در سال گذشته دست کم دو برابر شده است.

- آمار رسمی از نرخ ۱۶ درصدی بی کاری و ۳/۵ میلیون نفر بی کار سخن می گوید. (در افزوده: خبرگزاری ایلنا روز سه شنبه ۹ شهریور ۱۳۸۹ نوشت: اگر نسبت ۴۱ درصدی جمعیت فعال در پایان سال ۱۳۸۴ را به عنوان شاخص بپذیریم، نرخ بی کاری در پایان بهار ۱۳۸۹ به ۱۸/۷۳ درصد خواهد رسید!!)

باهوده است که فعالان آگاه جنبش کارگری اخیراً در مقالات خود از زوایای مختلف به ضرورت شکل بندی جنبش اجتماعی بی کاران نگرسته اند. صرف نظر از شکل و لونتاریستی پیش نهاداتی که در این مقالات آمده است، نمی توان از این مساله ی مهم به ساده گی گذشت.

گذشته از آمار ضد و نقیضی که درباره ی نرخ بی کاری ارانه می شود، تعریف اشتغال نیز در ایران با کج فهمی های بسیاری مواجه است. در صورتی که زنان خانه دار، کارگران ساختمانی با مشاغل فصلی و دیمی، هفته ئی دو ساعت کار؛ کارگران بی کار خانه نشین و برخوردار از بیمه ی بی کاری کم تر از هیچ، کارگران در جست وجوی کار (ثبت نام نشده در اماکن کاریابی)، فارغ التحصیلان بی کار - که گفته می شود نرخ بی کاری شان در حدود ۷۰ درصد است - به صورت واقعی بررسی شود معلوم نیست نرخ بی کاری در ایران تا کجا صعود خواهد کرد.

در هر صورت بی کاری و به تبع آن فقر از دلایل عمده و اصلی روسپی گری به شمار می رود. داور شیخاوندی (جامعه شناس در رشته ی جرم شناسی) - که از ۵ دهه ی پیش تاکنون تحقیقات وسیعی در زمینه ی علل بزه کاری در ایران انجام داده است، با اشاره به معضل بی کاری در ایران، فقر را یکی از پی آمدهای بی کاری بر شمرده، و خاطر نشان شده است در جامعه ئی که شب و روز از بی کاری سخن می گویند، گسترده شدن پدیده ی روسپی گری دور از ذهن نیست.

(اکرم دادخواه، مقاله ی: عوامل موثر بر روسپی گری زنان در ایران، شنبه، ۲ / دی ۱۳۸۴)

همین محقق پس از نقل دو نظریه از دورکیم و کونینگ، به درست و با دقت می نویسد:

«در ایران به دنبال تجربه ی خصوصی سازی و تجربه ی بازار آزاد در فاصله ی سال های ۶۸ تا ۷۶ طبقه ی نو کیسه ئی با ویژه گی های زنده گی اشرافی پا گرفت که نماد تبعیض و تناقض شد. تا آن جا که به نوشته ی رسانه ها ۹۰ درصد ثروت در دست ۱۰ درصد افراد و ۱۰ درصد ثروت در اختیار ۹۰ درصد مردم است. چنین است که عدم تعادلی ناگزیر فقر عمومی را گسترش داده و عوارض جانبی چون فحشا و سرقت را به دنبال داشته است.»

نویسنده به نقل از ساترلند بر بی نتیجه گی روش های قضائی و مجازات متخلفین و بی اثر بودن سیاست تهدید و ارباب اشاره کرده و یادآور شده:

«در ایران مجازات هائی که برای این زنان صورت می گیرد عبارت است از:

۱. اجرای حدود که صد تازیانه را در برمی گیرد.

۲. سنگ سار در موارد خاص.

در ادامه ی مقاله موضوع "صبیغه" مورد انتقاد شدید قرار گرفته و گفته شده:

«اگر روسپی گری را فروش تن در مقابل پول بدانیم، در ازدواج موقت همین امر با پشتوانه ی قانونی صورت می پذیرد و زمانی بر آن واقع می شود.»

(سایت پایان: رساله ی گروهی جمعی از دانش آموخته گان دانشگاه صنعتی امیرکبیر یا پلی تکنیک)
واقعیت این است که اگر بی کاری، مردان را به ارتکاب جرائمی مانند سرقت، توزیع موادمخدر؛ قاچاق و... سوق می دهد در مقابل زنان بی کار با توجه به وضع بیولوژیک خود مستقیماً به گرداب روسپی گری پرتاب می شوند. بی هوته نیست که اقتصاددان پاچه ورمالیده نی به نام جگدیش باگواتی، طی مصاحبه نی تلویزیونی در پاسخ به آثار مخرب جهانی سازی امپریالیستی در کشورهای عقب مانده و ارانه ی راه حل برای برون رفت از این معضل (بی کاری و تقلیل دستمزد کارگران زن) با وقاحت کم مانندی دختران فقیر را به اشتغال در صنعت سکس یا پذیرش فقر بیش تر فراخوانده است. (نامردی و ردالت را ببین!)

جهانی سازی و روسپی گری

واقعیت تلخ این است که جهانی شدن (سازی) سرمایه داری در جهان معاصر و به ویژه در عصر سلطه ی سیاه نئولیبرالیسم به شدت کالانی کردن وجود انسان را دستور کار قرار داده است. این نیز لایذ از دست آوردهای پیش رفت (است که شبکه های فحشا و روسپی گری را با تنوعی شگفت ناک به صنعتی جهانی و سخت IT تکنولوژی اطلاعات) پول ساز تبدیل کرده است. فقط در یک قلم بازار تولید فیلم های هرزه نگاری در آمریکا سالانه نزدیک به ۱۲ میلیارد دلار سود به جیب سوداگران و سرمایه داران ریخته است. در شکل دیگر ماجرا، مهاجرت های ناگزیر بین المللی کارگران بی کار شده و فقیر به گسترش صنعت تجارت سکس و توریسم جنسی افزوده است. مناطق داغی در اروپای شرقی، آسیای جنوب شرقی و آمریکای لاتین عملاً مسوولیت حل مشکل مازاد اقتصاد سرمایه داری کازینو را به عهده گرفته اند. در این اقتصاد پر سود زنجیره ی هتل داران پا اندازان حرفه نی باشگاه های رقص، روسپی خانه ها، سالن های ماساژ و شبکه های تلویزیونی ماهواره نی همه ساله یک میلیون کودک را وارد باز آزار تجارت سکس می کنند.

(آمار دقیقی از تجارت جنسی کودکان ندارد ولی تعداد آنان را بیش از ۲ میلیون نفر ارزیابی ILO سازمان جهانی کار) ILO می کند، که ۹۸ درصد آنان را دختران و ۲ درصد آنان را پسران بین ۱۲ تا ۱۷ سال تشکیل می دهند. به گزارش بیش از ۲۸ درصد اقتصاد تایلند و اندونزی و فیلیپین بر پایه ی صنعت سکس می چرخد. وجود شرم آور ۴۰۰ هزار کودک روسپی در هند؛ ۷۵ هزار فیلیپین؛ ۸۰۰ هزار تایلند؛ ۱۰۰ هزار تایوان؛ ۲۰۰ هزار نپال؛ ۳۰۰ هزار آمریکا؛ ۵۰۰ هزار آمریکای لاتین و ۲ میلیون برزیل، همان مدینه ی فاضله نی ست که قرار بود سرمایه داری برای کودکان به ارمغان آورد. در چرخه ی این جنایات هولناک گفته می شود یک کودک در هر سال خدمات جنسی اش را به دو هزار نفر می فروشد. این است آرمان شهر سرمایه داری.

پایان سخن

بی کاری عامل هول ناک عصر معاصر و افزایش آن نتیجه ی مستقیم بحران های سیکلیک سرمایه داری ست. از بی کاری زنان بارها به مراتب بیش تر از مردان آسیب می بینند. به این جدول توجه کنید:

نسبت زنان به مردان	مردان	زنان	فاکتورهای اقتصادی
43%	77	33	نیروی کار
41%	14/15	5/77	درآمد به دلار آمریکا
15%	87	13	کادرها و متخصصین
51%	66	34	کارکنان حرفه‌ای
-	9/29	15/72	درصد بی‌کاری بزرگسالان

نتیجه‌ی تحقیقات فوروم اقتصاد جهانی در مورد ایران (2009)
 به نقل از: مرجان افتخاری 2010 فقر و تهی‌دستی زنان و کودکان در جهان و ایران

بدیهی‌ترین نتیجه‌ی آنی که از این جدول بر می‌آید این است که درآمد روزانه‌ی ۱۴/۱۵ دلار مردان و دستمزد متوسط ۵/۷۷ دلار زنان در روز نه فقط موید یک آپارتاید جنسی شدید است بل که نشان دهنده‌ی فقر مضاعفی است که زنان ایران تحمل می‌کنند. مرز این فقر با روسپی‌گری وقتی نازک‌تر می‌شود که بی‌کاری زنان تنها و بی‌پناه را نیز بر سیاهه‌ی آن اضافه کنیم. در چنین شرایطی یادش به خیر فروغ که گفته بود: "خانه سیاه است."
 ۲۲ شهریور ۱۳۸۹





